

تأملاتی غیر غربی بر نظریه‌های روابط بین‌الملل

رحمت حاجی‌مینه*

چکیده

در طول سال‌های اخیر، مطالعات روابط بین‌الملل شاهد تلاش‌های فکری گسترده اما پراکنده‌ای درباره وضعیت نظریه‌پردازی در این رشته بوده است. نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل جایگاه خود را با تعیین مرزها در داخل علوم اجتماعی، تمایز بین آنچه در داخل دولت اتفاق می‌افتد و آنچه در خارج از آن در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد، تثبیت کرده است. اما به لحاظ قلمرو مکانی، تقاضاهایی برای توسعه مرزهای این دانش و روش‌های دانش‌پژوهشی در این حوزه مطرح شده‌اند، که نتوانسته‌اند به جایگاهی قابل توجه دست پیدا کنند. در راستای تبیین این موضوع و پاسخ به این سوال که چرا دانش روابط بین‌الملل غیرغربی در این حوزه غایب است؟ در این مقاله نخست مجموعه‌ای از استدلال‌ها مبنی بر غیبت نظریه‌های غیرغربی ارائه شده‌اند؛ به گونه‌ای که ویژگی‌هایی از جمله متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و ساختاری کشورهای غیرغربی که نگاه به روابط بین‌الملل را

* گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول: hajrahmat@gmail.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۲۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و دوم، صص ۲۰۹-۱۸۷

متفاوت می‌سازند، بررسی می‌شوند. سپس، با ارائه خوانش‌های غیرغربی از برخی مفاهیم کلیدی از قبیل جنگ و منازعه، دولت، حاکمیت و ملی‌گرایی استدلال می‌شود که جستجوی ابزار مفهومی مناسب‌تر جهت فهم امور جهانی، مستلزم مشمولیت خوانش‌های دیگر از رویکردهای روابط بین‌الملل است. ابزار مفهومی جدیدی که در راستای نیاز به تفکری متمایز درباره نظریه‌های روابط بین‌الملل در بافت‌های غیرمرکزی رشد کرده باشد.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌های روابط بین‌الملل، کشورهای در حال توسعه، دیدگاه انتقادی، جنگ و منازعه، دولت، حاکمیت، ناسیونالیسم

مقدمه

در طول سال‌های اخیر، مطالعات روابط بین‌الملل، شاهد تلاش‌های فکری پراکنده‌ای درباره وضعیت نظریه‌پردازی در این رشته بوده است. با این که جهان، دوره استعمارگری غرب را پشت سر گذاشته و فرهنگ‌های غیرغربی استقلال سیاسی یافته‌اند، اما آراء غیرغربیان در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل همچنان ناچیز هستند. باری بوزان و ریچارد لیتل معتقدند رشدنیافتگی نظریه روابط بین‌الملل به لحاظ برداشت جهانی نتیجه روش‌شناختی تنگی است که نمی‌گذارد نظریه‌پردازان این رشته از پنج کاستی اساسی و به هم پیوسته خود را رها سازند. این کاستی‌ها عبارتند از: اکنون‌زدگی^۱ یا گرایش به دیدن گذشته از دریچه زمان حال، ناتاریخی‌گری^۲ یا پافشاری بر وجود مفاهیمی فراتاریخی که به ما امکان شناسایی قانونمندی‌های جهان روا را می‌دهند؛ اروپامحوری یا امتیاز قائل شدن برای تجربه اروپا در شناخت روابط بین‌الملل، پرسش اقتدارگریزی^۳ یا تمایل به یکی‌انگاشتن روابط بین‌الملل با وجود نظام اقتدارگریز؛ و دولت‌مداری یا دل‌مشغولی به دولت به بهای بی‌توجهی به دیگر بازیگران بین‌المللی (بوزان و لیتل، ۱۳۸۹، ۳۶۵).

اگرچه خوداندیشی انتقادی در داخل نظریه‌های روابط بین‌الملل بدون شک به افزایش مدارا و کثرت‌گرایی عقلانی منجر شده است، این حوزه همواره تناقض فاحشی را نشان می‌دهد. درخواست‌ها برای آزاداندیشی رشته روابط بین‌الملل از طریق تلاش‌های سیستماتیک برای کاوش نظریه‌های روابط بین‌الملل از دیدگاه‌های غیرغربی تحقق نیافته‌اند (Shohat, 1992: 111). به عبارت دیگر، موضوع «چه کسی» در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل همواره به تعدادی افراد انتخابی توسط کشورهای مرکز، محدود است.

1. . presentism
2. . ahistorism
3. . Anarchophilia

در این راستا، در بخش اول این نوشته، مجموعه‌ای از تبیین‌ها در مورد چرایی عدم حضور دانش غیرغربی در این حوزه حتی در بین رگه‌های انتقادی ارائه می‌شود. یعنی، رویه‌های دوازده‌بانی^۱ این رشته و این که چگونه این رویه‌ها به طور خاصی موانع موثری برای مشارکت دانشوران غیرغربی در امور علمی مرکز هستند، بررسی می‌شوند. در بخش دوم، در مورد اهمیت تغییر مکان هندسی نظریه در نظریه‌های روابط بین‌الملل به عنوان ابزارهای تبیین مسائل جهان که دیدگاه‌های مسلط نظریه‌های روابط بین‌الملل نمی‌توانند آنها را ببینند، بحث می‌شود. سرانجام، بحث اساسی در مورد مفاهیم اصلی در دانش نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله جنگ و منازعه، دولت، حاکمیت، استقلال و ملی‌گرایی، ارائه می‌شود تا روش‌هایی که در آن تفسیرهای غیرغربی، فهم‌های غالب این موضوعات را مکمل و تصحیح می‌کنند، مشاهده کنیم. روی هم رفته، این مقاله استدلال می‌کند که جستجوی ابزار مفهومی مناسب‌تر جهت درک ماهیت واقعی امور جهانی، مستلزم مشمولیت خوانش‌های غیرغربی از نظریه‌های روابط بین‌الملل در چارچوب تلاش‌های انتقادی در دانش مرکزی است.

۱. دروازه و دروازه‌بانان در نظریه‌های روابط بین‌الملل

با گذشت سی سال از توصیف انتقادی استانی هافمن از نظریه‌های روابط بین‌الملل به عنوان یک علم اجتماعی آمریکایی (Hoffman, 1977: 41)، می‌توان گفت چارچوب‌های اساسی نظریه‌های روابط بین‌الملل، به طور قابل توجهی تغییری نکرده‌اند. کتاب‌های روابط بین‌الملل به طور مداوم توسط نویسندگان آمریکایی نوشته می‌شوند و بر تفسیرهای آمریکایی از سیاست جهانی تکیه می‌شود که در آن آمریکایی‌ها به طور طبیعی در مرکز رویدادهای جهانی قرار دارند. الگوهای منتشرشده در مجلات تخصصی نظریه‌های روابط بین‌الملل، فراگیربودن و سلطه دانشمندان آمریکایی و اروپایی و همچنین برتری روش‌های عقلانی تفکر را نشان می‌دهد. تدریس روابط بین‌الملل، علی‌رغم درخواست‌های مکرر برای جهان‌روایی^۲، به طور اساسی محلی^۳ (غربی) باقی مانده است.

-
1. . Gate-keeper
 2. . Cosmopolitanism
 3. . parochial

نویسندگان برجسته‌ای در تلاش برای نشان دادن این وضعیت، نظریه‌های روابط بین‌الملل را به پارادایم کوهن، نظام اجتماعی و رویه اجتماعی تشبیه کرده‌اند. بنا به اظهار جان واسکوئز، نظریه‌پردازی در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل در چارچوب پارامترهایی اتفاق می‌افتد که توسط رهیافت واقع‌گرایی تعریف شده‌اند (Vasquez, 1998). این تا اندازه‌ای به موجب همزمان بودن پیدایش رشته روابط بین‌الملل و ظهور واقع‌گرایی در آمریکاست که در نتیجه آن واقع‌گرایی به طور جدایی‌ناپذیری با این رشته علمی و جامعه دانشگاهی آن، پیوند خورده است. به صورتی که سه فرضیه اصلی واقع‌گرایی، پایه و اساس تاسیس رشته نظریه‌های روابط بین‌الملل را فراهم می‌کنند:

(۱) موضوع نظریه‌های روابط بین‌الملل مطالعه منازعات قدرت، جنگ و صلح است.

(۲) دولت‌ها بازیگران اصلی در چنین پویایی‌هایی هستند.

(۳) سیاست‌های داخلی و بین‌المللی بر اساس منطق‌های متمایز، استوار هستند.

هرچند اکثر دانشوران نظریه‌های روابط بین‌الملل، به غیر از آن تعداد اندکی که در مطالعات امنیتی مشخص شده‌اند، خود را به عنوان واقع‌گرایان تعریف نمی‌کنند، با وجود این، "شبح گذشته واقع‌گرایی"^۱ همواره در مفاهیم آکادمیک نظم جهانی و رویه سیاسی آشکار است. واقع‌گرایی نه تنها دستورالعمل پژوهشی عقلانی مشترکی را شکل داده است که توسط ویور به عنوان سنتز نئو-نئو توصیف شده است، بلکه همچنین در سطح گفتمانی چنان عمل کرده تا چارچوب‌های ایده‌آلیست‌محور را- به عنوان رویکردهای غیرقابل دفاع درباره جهانی که در آن منازعه و استفاده از زور ویژگی‌های اصلی هستند- بی‌اعتبار کند (Waver, 1996: 163). از طرف دیگر، دیدگاه رایج درباره تاریخ جهان به شکل اصلاح‌ناپذیری اروپامحورانه است، زیرا دوران نو را به شکل تنگاتنگی با شکل‌گیری اروپا و گسترش جهانی آن پیوند می‌زند (بوزان و لیتل، ۱۳۸۹: ۳۸۱).

کتاب نیکلاس لومان^۲ در مورد نظام‌های اجتماعی، خوانش دیگری از نوشته‌های نظریه‌های روابط بین‌الملل است (Luhmann, 1995). طبق نظر نویسنده، خودارجاعی^۳، که واکنشی به جهان پیچیده رو به رشد است، ویژگی تعیین‌کننده هر نظام اجتماعی

1. . Ghost of Realism Past
2. . Niklas Luhmann
3. . Self referrence

می‌باشد. از دیدگاه لومان، نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل، این رشته (هم نظریه و هم عمل) را قادر می‌سازند تا با محیط در چارچوب اصطلاحات خودارجاعی تعامل کند و آن واقعیت‌هایی را که نظام نمی‌تواند استنتاج کند، نادیده می‌گیرد. برای نمونه، رویدادهای ۱۱ سپتامبر، گرچه دیدگاه‌های سنتی نظریه‌های روابط بین‌الملل را به چالش کشید، اما آمریکایی‌ها آنها را به عنوان دشمنان دولت-محور ۱ (محور شرارت) شبیه‌سازی کردند تا علیه آنها قدرت نظامی به کار گرفته شود.

از دیدگاه ریچارد اشلی، واقع‌گرایی سیاسی، بیشتر از یک پارادایم یا نظام اجتماعی، گفتمانی را ایجاد می‌کند که از اعمال قدرت و سلطه در نظام بین‌الملل حمایت می‌کند (Ashley, 1987: 403-434). ماهیت ذاتی سیاست قدرت توسط سنت روابط بین‌الملل که در حقیقت‌های دائمی سیاست مورد اشاره نویسندگانی از قبیل توسیدید، ماکیاولی و هابز و تمایز بین رشته نظریه‌های روابط بین‌الملل و حوزه‌های دیگر تفکر سیاسی و اجتماعی ریشه دارد، تقویت می‌شود.

انگارش دوباره روابط بین‌الملل اساساً به بازاندیشی در پاسخ این پرسش بنیادی باز می‌گردد که روابط بین‌الملل از چه تشکیل می‌شود. این انگارش دوباره ایجاب می‌کند به دنبال کانون‌های بدیلی از تولید دانش بگردیم که مجموعه متفاوتی از ابزارها و منابع را در اختیار داشته باشند (بهارا، ۱۳۸۹، ۲۰۸). روابط بین‌الملل به عنوان رویه‌های اجتماعی، فضایی ایجاد می‌کند که در آن فهم‌های خاص از جهان بر فهم‌های دیگر مسلط هستند. منافع خاص بر منافع دیگر برتری داده می‌شوند و رویه‌های قدرت و سلطه، چارچوبی طبیعی تلقی می‌شوند. بنابراین وظیفه تحلیل‌گر انتقادی بررسی این نکته است که چگونه و چرا گزارش‌های خاص از نظریه‌های روابط بین‌الملل مسلط شده‌اند و تعیین کند چه صداهایی به واسطه این روند خاموش شده‌اند. در این راستا، پروژه اسلامی کردن دانش از این فرض آغاز می‌شود که رخوت فکری و معنوی که دامن امت اسلامی را فرا گرفته است، به امپریالیسم معرفتی بازمی‌گردد. وجه مشخصه این امپریالیسم که ریشه در قوم‌محوری دارد سرسپردگی به انتزاع دانش و تفکیک آن از ارزش‌های مابعدالطبیعی و اخلاقی است که باید الهام‌بخش آن باشند (تاجبخش، ۱۳۸۹: ۳۴۲).

وضعیت جهان جنوب و کشورهای غیرغربی به عنوان موضوع مطالعه و تولیدکننده

دانش نظریه‌های روابط بین‌الملل به طور مستقیم با چنین رویه‌های خودارجاعی در رشته روابط بین‌الملل مرتبط هستند. گفته‌توسیدید بیش از دو هزار سال قبل مبنی بر این که "اقویا آنچه را که می‌خواهند انجام می‌دهند، در حالی که ضعفا آنچه را که باید" (جکسون، ۱۳۸۳: ۱۰۳)، همواره این ایده را بازتولید می‌کند که کشورهای جنوب برای مطالعه سیاست بین‌الملل بی‌ربط هستند. در سخنان پدر نئورئالیسم، کنث والتز، مضحک خواهد بود که تئوری سیاست بین‌الملل براساس مالزی یا کاستاریکا ساخته شود (Waltz, 1979: 72). تلاش‌های فکری عمده در مرکز می‌پذیرند که اگر مالزی و کاستاریکا به عنوان پدیدآورندگان نظریه‌های روابط بین‌الملل جایگزین قدرت‌های بزرگ شوند، مجموعه‌ای کاملاً جدید از مشکلات باید حل و فصل شود و دستورالعمل‌های تحقیقاتی کاملاً جدیدی باید دنبال شود. با وجود این، اکثریت دانش درباره چنین کشورهایی همواره توسط دانشمندان "مرکز" تولید می‌شود، دانشی که دوباره مرزبندی می‌شود و در چارچوب اصول اجتماعی دانشگاهیان غربی تجویز می‌شود. برای تبیین پدیده استیلای غرب در حوزه نظریه‌پردازی تبیین‌های فراوانی وجود دارد. آکاریا و بوزان درباره علت ناپیدا بودن نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل پنج تبیین عمده ارائه کرده‌اند (آکاریا و بوزان، ۱۳۸۹: ۵۹-۵۰):

۱. نظریه غربی روابط بین‌الملل راه درست شناخت روابط را پیدا کرده‌اند.
۲. نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل به قول گرامشی چیرگی یافته‌اند.
۳. نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل به راستی وجود دارند ولی از نظر پنهانند.
۴. شرایط محلی مانع تولید نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل می‌شود.
۵. غرب خیلی زودتر گام در این راه گذاشته است و جهان غیرغرب در حال جبران عقب‌ماندگی خود است.

علاوه بر این تبیین‌ها و مشکلات موجود در مسیر گذر از دروازه‌های تحمیلی، دانشوران غیرغربی تحت فشار هستند تا دربانان دانش که شامل مجلات تخصصی، انجمن‌های علمی، کارشناسان دانشگاهی و موسسات در مرکز می‌باشد، پشت سر بگذارند. در خصوص نظریه‌های روابط بین‌الملل، رویه‌های چاپ و انتشار در مجلات به طور جدی برای دانشمندان جهان سوم سنگین هستند. هر اندازه که فصلنامه‌ای نظری و تئوری باشد، احتمال کمتری دارد که فضایی برای نوشته‌های جهان سوم در آن وجود داشته

باشد. مشارکت واقعی در مجلات تخصصی نظریه‌های روابط بین‌الملل به طور عادی به کارشناسی در مورد کشوری خاص محدود شده است. استفاده از زبان انگلیسی و استفاده مناسب از "زبان روابط بین‌الملل" مانع ورودی بزرگی برای مشارکت در فعالیت‌های چاپ و انتشار مقاله ایجاد می‌کنند. موسسات و دانشگاه‌های آمریکایی و اروپایی شرکاء فعال در ایجاد دستورالعمل تحقیقاتی عمده این رشته هستند، که ملاحظات بسیار کمی در آن برای نیازها و نگرانی‌های علمی در قسمت‌های دیگر جهان وجود دارد.

اگرچه دروازه‌بانی یک جزء اصلی نهادینه‌سازی نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده است، بحران فکری که در حال حاضر این رشته را فراگرفته است و در نامتجانس بودن برخورد‌های نظری با جهان و مشکلات اساسی جهانی آشکار است، نسبت به استفاده از منابع جایگزین دانش هشدار می‌دهد. تغییر جایگاه شکل‌گیری ایده‌ها ممکن است جنبه‌های متمایز سیاست جهانی را آشکار کند که دیدگاه‌های مسلط نمی‌توانند ببینند. دانش انتقادی در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل این را به طور واضح می‌پذیرد که این حوزه باید برای شامل شدن جنبه‌های جدید که در آن موضوعات به حاشیه رانده شده می‌توانند صدایی داشته باشند، بسط پیدا کند. رویکردهای فمینیستی و پسااستعماری با برجسته کردن رابطه بین تولید نظریه و بافت‌های جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی که در چارچوب آنها تفکر شکل می‌گیرد، یک گام جلوتر می‌روند (Tickner, 2003: 302). گرچه حوزه فرابافت‌باوری زمین مساعدتری برای بناکردن روابط بین‌الملل جدید است، باید به محدودیت‌های آن نیز واقف باشیم زیرا این سنت‌های فکری هم توجه چندانی به آن حاشیه دیگر یعنی کشورهای جنوب نداشتند (بهارا، ۱۳۸۹: ۲۰۸).

شناسایی اهمیت دانش غیرغربی درباره مشکلات جهانی به هیچ وجه قضاوتی ارزشی در باره برتری چنین دانشی در مقایسه با چارچوب‌های موجود نظریه‌های روابط بین‌الملل انجام نمی‌دهد. برعکس، دانش غیرغربی، فرضیه‌های مکملی برای تفکر درباره موضوعاتی که نادیده گرفته شده‌اند یا به طور متفاوتی در حلقه‌های مسلط آکادمیک مفهوم‌سازی شده‌اند، ارائه می‌دهند. در عبارات، بعدی استدلال می‌شود که سه ویژگی اساسی: فرهنگ، دوگانه‌انگاری و شرایط اجتماعی، نگاه به نظریه‌های روابط بین‌الملل در بافت غیرغربی را کاملاً متمایز می‌نمایند.

۲. فرهنگ

تئوری‌سازی پس از جنگ سرد در روابط بین‌الملل به طور رو به رشدی اهمیت فرهنگ و هویت را برای فهم روندهای جهانی برجسته می‌کند. تاملات در مورد این مقوله‌ها اغلب بر ماهیت غیربنیادی، برساخته اجتماعی و مناقشه‌آمیز آنها تاکید می‌کنند، اما نمی‌توانند توضیح دهند چگونه آنها سازنده دانش هستند. بحث ساندرها هاردینگ از منظر معرفت‌شناسی، نقطه آغاز مفیدی برای توضیح نقش فرهنگ در شکل‌گیری دانش است (Harding, 1998). به گفته هاردینگ، فرهنگ‌های متفاوت سوالات متفاوتی را درباره محیط‌شان با توجه به جهان‌بینی و جایگاه‌شان در جهان، می‌پرسند. در این راستا، فرهنگ عنصری است که فهم‌های جامع‌تری از پدیده‌های متفاوت فراهم می‌کند. با وجود این، تفاوت‌های قدرت در داخل فرهنگ‌ها و میان آنها، انواع متفاوت دانش را تجویز یا غیرقابل رویت می‌کنند. از بارزترین نمونه‌ها در این راستا تاثیر مسیحیت و نظریه دو شمشیر آن بر شکل‌گیری ماهیت سکولاریستی رشته روابط بین‌الملل است (اسنایدر، ۱۳۹۳).

در حالی که به عقیده "واکر" روابط بین‌الملل باید "توجه بیشتری به افق‌های فرهنگی و کارویژه‌های ایدئولوژیک خودش" پیدا کند زیرا هر تفسیری از نظم جهانی بالنده باید تکثر فرهنگ‌ها را در جهان به رسمیت شناسد (بهارا، ۱۳۸۹: ۲۰۶). در این چارچوب، برخلاف الگوی غربی از جهان‌شمولی، که منطق آن دوگانگی "خود-دیگری" است و به موجب آن هویت و کارگزاری دیگری باید لزوماً انکار شود، جهان‌شمولی فرهنگ‌هایی همچون هندو مستلزم سرکوب تمایز نیست، به صورتی که هرکدام از هویت‌های خاص که آن را تشکیل می‌دهند به عنوان قسمت‌های مشروع و یکسان یک کل واحد تلقی می‌شوند. در نتیجه، استقرار ویژگی تمایز خود-دیگری مدرنیته غرب در بافت هند بی‌نهایت مشکل است (Pandikattu, 2001: 8). جهان‌بینی اسلامی نیز براساس ایده یک جامعه اخلاقی (امت واحد) است که از جوامع فرهنگی متمایز با ماهیتی مشترک تشکیل شده است.

تصورهای ویژه فرهنگی از مکان و مادی‌گرایی، همچنین منابع مهمی از جدایی بین الگوی غربی و غیرغربی از دانش هستند. برای مثال، نظام‌های اعتقادی غرب بر اساس رابطه ابزاری بین موجودات بشر و طبیعت هستند که به ابزارسازی دانش یا نگرش به دانش به عنوان کالا معنی خواهند شد. در عوض، بسیاری از جهان‌شناسی‌های غیرغربی، جامعه و طبیعت را به عنوان قسمت‌های به هم وابسته یک کل واحد می‌بینند که بر اساس آن

فهم‌شان از رابطه بین دانش و جهان طبیعت و از عملکرد اجتماعی دانش به طور کلی، بسیار متفاوت است. تولیدات خارجی از قبیل نظریه‌ها در کشورهای جهان سوم بر اساس فرهنگ‌های محلی دریافت شده‌اند، به طریقی که دانش فرهنگ‌های مبدا متفاوت از کارکرد اصلی‌اش معرفی می‌شود. آپادوری به این روندها به عنوان "بومی‌سازی" اشاره می‌کند، که از طریق آن روش‌های مسلط تولید فرهنگی دریافت‌های حاشیه‌ای دوباره ثبت شده‌اند، جایی که معانی جدیدی یافته‌اند (Appadurai, 1996).

۳. دورگه‌ای بودن

در دهه گذشته، تصور دورگه‌ای بودن به واژه‌ای مبهم برای ترکیب‌های گوناگون هویت و ابعاد مادی، تبدیل شد که توسط پدیده‌های فرهنگی فراملی از قبیل امپریالیسم و جهانی‌شدن تولید شد. این واقعیت که فرهنگ منطقه‌ای، ماهیتا دورگه است، کمک می‌کند تا توضیح دهیم برای نمونه چرا در آمریکای لاتین اشکال امروزی دموکراسی تمایل دارند تا با انواع قدیمی روابط قدرت از قبیل نوچه پروری^۱ همزیستی داشته باشند، یا چرا تلاش‌ها برای نوسازی هرگز به طور کامل از اشکال سنتی تفکر جدا نمی‌شوند (Townley, 2002, 21). پس از بحث درباره قوم‌محور بودن ریشه گفتمان روابط بین‌الملل، باید روشن سازیم که تلاش فکری برای انگارش دوباره روابط بین‌الملل به معنی طرفداری از "تقلید از غرب" یا "به پای غرب رسیدن" نیست بلکه منظور از آن، تلاش در جهت فراغربی‌ساختن روابط بین‌الملل است. غرب با تعریف کردن امور "تغییرناپذیر" و "جهان‌روا" نظرات دیگر مردمان و فرهنگ‌ها را سرکوب می‌کند تا تداوم تصمیمات خطی گذشته و حال خودش به آینده را تضمین کند (بهارا، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

بنابراین، اندیشه‌های انتزاعی غربی که رهبران یا روشنفکران ملی‌گرای کشورهای غیرغربی آموخته‌اند به خودی خود اهمیت ندارد، بلکه نحوه بومی‌سازی و بسط عملی آنهاست که می‌تواند منبع راستینی برای نظریه غیرغربی روابط بین‌الملل باشد. بومی‌سازی را آکاریا چنین تعریف می‌کند: «ساخت و پرداخت فعالانه اندیشه‌های بیگانه توسط بازیگران محلی که نتیجه‌اش در هم آمیختن این اندیشه‌ها با باورها و رویه‌های محلی است» (Acharya, 2009). اندیشه بومی‌سازی یعنی مجال دادن به

تفکرات متفاوت در باره روابط بین‌الملل و این بدون خودآگاهی انتقادی و تردید کردن در فرض‌ها، آیین‌ها و ارزش‌های پیشینی تبلور یافته در تلاش اثبات‌گرایی، شدنی نیست. یعنی این پرسش که از میراث نوگرایی چه چیز را حفظ کنیم و چه چیزی را کنار گذاریم، نیازمند بحث بی‌پرده و مستمر است. ایده تفکر حاشیه‌ای به طور دقیق به چنین اشکال دورگه‌ای از تفکر اشاره می‌کند که در حاشیه دانش مسلط و نه کاملاً خارج از آن واقع شده‌اند. به لحاظ تاریخی مبادله علمی دانشگاهی در رشته‌هایی چون نظریه‌های روابط بین‌الملل به نسلی از نظریه‌ها در کشورهای مرکزی همچون آمریکا محدود شده‌اند که به عنوان دانش جهانی معرفی می‌شوند.

فعالیت روشنفکری در جهان سوم اساساً دورگه‌ای است، به صورتی که به لحاظ فرهنگی خاص است، اما با وجود این هرگز توسط نظام‌های فکری مرکز اطلاع داده نشده‌اند. تجدید حیات کنفوسیوس‌یسم در آسیای شرقی نمونه‌ای است درباره اینکه چگونه ارزش‌های فرهنگی در بافت‌های محلی خاص نهادها و رویه‌های جهانی را به روش‌های پویا جذب و با آن تعامل می‌کنند. اخلاقیات کنفوسیوس که بر آموزش و پرورش به عنوان یک ابزار درک نفس، هماهنگ اجتماعی، سخت‌کوشی و تربیت در میان دیگر چیزها تأکید می‌کند، به عنوان عامل اصلی ماهیت متمایز سرمایه‌داری در بافت آسیای شرقی تعیین شده است. این دقیقاً ماهیت دورگه این الگو است که ماهیت تک‌صدایی سرمایه‌داری جهانی را شکسته است (Williams, 1997: 837).

۴. شرایط اجتماعی

دانش جهان علاوه بر این که به لحاظ تاریخی و فرهنگی شکل گرفته است، تجربه فردی و گروهی زندگی روزمره نیز بر آن تأثیر داشته است. زندگی کردن در مکان‌های مختلف، به علاوه هویت افراد، یک عامل توانمندسازی برای بررسی جهان در چارچوب ساختارهای آکادمیک متمایز است. دانشمندانی که میراث استعماری، جنگ، بی‌ثباتی، ناامنی و فقر شدید، قسمتی از شرایط کاری‌شان را شکل می‌دهد، تأثیر ماهیت مداخله‌گر زندگی روزمره در روش‌های فکری آنها بارز است.

پروژه انگارش دوباره روابط بین‌الملل باید مجموعه متفاوتی از منابع را نیز شامل شود. یکی از منابع، نقش تجربیات روزمره در نظریه‌پردازی است. از طریق بررسی

رابطه میان تجربیات، برداشتها و آگاهی‌های زندگی باید نشان دهیم چگونه جهان واقعی برای شناخت چگونگی ساخته و پرداخته شدن آگاهی از جهان، اهمیت اساسی دارد. نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل باید پرسش‌هایی بنیادی چون اینها را مطرح سازد: دانستن یعنی چه؟ چه کسی به حق می‌داند؟ و هدف خود نظریه چیست؟ کار دشواری که باید انجام داد، وارد ساختن این نظریات به درون حوزه روابط بین‌الملل و بررسی این مساله است که چگونه آنها سرچشمه ای برای نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل می‌شوند (بهارا، ۱۳۸۹: ۲۱۲).

عدم دسترسی به کتابخانه مناسب یا منابع اینترنتی کافی، درد مشترک دانشوران جهان سوم، روش دیگری است که در آن رویه زندگی روزمره شرایط کاملا متفاوت ایجاد دانش در جنوب را ایجاد می‌کند. تجربه‌های تاریخی متمایز ممکن است همچنین به وضعیت‌های سیاسی و روشنفکری متعددی منجر شوند. آدایو ویلیامز در انتقاد از تفکر پسااستعماری، استدلال می‌کند که اشکال متفاوت استعمارزدایی در آفریقا و هند تا اندازه زیادی تنوع را در ریشه‌های طبقه روشنفکران توضیح می‌دهد که منازعه برای استقلال و گفتمان‌های ضداستعماری خود را هدایت می‌کنند. در مورد آفریقا تجارت برده بر افراطی کردن نخبگان روشنفکر تاثیر داشت و منجر به استفاده گسترده از گفتمان نفواستعماری به دلیل ماندگاری سلطه فرهنگی و اقتصادی پس از استقلال شد (Williams, 1997: 837).

دانشمندان مرکز همچنین از شرایط روز تاثیر گرفته‌اند. تصور رایج دانشمندان مرکز از خود، نشان‌دهنده افرادی است که در "برج‌های عاج"^۱ زندگی می‌کنند و در نظریه‌پردازی آزادند. این مزیت آکادمیک، ممکن است دانشمندان مرکزی را از مشکلات انتقادی در جهان روزمره جدا کند (Rosena, 1993: 7). در عوض، آزادی دانشمندان که با نوع تصدی آنها همراه است، ممکن است به لحاظ عقلانی و فکری آنچنان که فکر می‌شود آزاد نباشند، زیرا تفکر در داخل مرزهای تثبیت شده رخ می‌دهد. در مورد دانشمندی که هنوز باید شغلی را به دست بیاورند، چنین مرزهایی حتی تاثیر اجتماعی بیشتری خواهند داشت، روشن است که طرفداری جدی از قوانین دانش پذیرفته شده، پیش شرط ورود به "برج‌های عاج" هستند.

1. Ivory Towers

۵. بازنگری مفاهیم اساسی در نظریه‌های روابط بین‌الملل

رشته روابط بین‌الملل جایگاه خود را در داخل علوم اجتماعی از طریق تثبیت مرزها حک کرده است. مرز اصلی که نظریه‌های روابط بین‌الملل را توصیف می‌کند عبارت است از تمایز بین آنچه در داخل دولت اتفاق می‌افتد و آنچه در خارج آن در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد؛ تفاوت اصلی این است که یک اصل نظم‌دهنده سلسله مراتبی در نظام سیاسی داخل حاکم است، در حالی که در حوزه بین‌المللی آنارشی حاکم است. تعریف نظریه‌های روابط بین‌الملل، با به کارگیری اصطلاح "خارج آنارشیک" معیارهای تعیین سوال در این حوزه را مشخص می‌کند. با وجود این، دانش واقعیت‌های جهانی اغلب فراتر از مرزهای نظریه‌های روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد. لذا گرچه جریان‌های فکری غربی به همان چیرگی مورد نظر گرامشی دست یافته‌اند، هنوز امکان‌هایی برای کثرت‌گرایی در این حوزه وجود دارد (چانگ، ۱۳۸۹: ۲۲۶). نمونه جهان سوم به طور خاصی توضیح می‌دهد که سیاست بین‌الملل، تنها درباره روش‌هایی درباره تعامل دولت‌ها و بازیگران دیگر در جهان نیست، بلکه پیامدهای بومی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعاملات جهان را شامل می‌شود. بر این اساس، تلاش می‌شود تا روش‌هایی که در آن چهار مفهوم اساسی رشته روابط بین‌الملل شامل جنگ و منازعه، دولت، حاکمیت، استقلال و ناسیونالیسم به شیوه‌های متفاوت توسط دانشمندان غیر غربی مشاهده می‌شوند، توضیح داده شوند.

۶. جنگ و منازعه

موضوع نخست نظریه‌های روابط بین‌الملل، جنگ و منازعه است. تعاریف متعارف تا اندازه زیادی متأثر از گفته کارل ون کلاوزویتس^۱ هستند که جنگ ادامه سیاست با ابزار دیگر می‌باشد (موران، ۱۳۸۳: ۴۴). در راستای این سنت، دیدگاه‌های اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل به ایده جنگ و منازعه بر اساس مواجهه بین‌دولتی، موازنه قدرت، انصراف و قدرت نظامی اولویت می‌دهند. با وجود این، طبق اظهارات هالستی تقریباً ۹۸ درصد همه منازعات مسلحانه بین سال‌های ۱۹۴۵ الی ۱۹۹۸ در کشورهای جنوب اتفاق افتاده است و درصد بالایی از این منازعات ماهیت درون‌دولتی داشتند (Holsti, 1996). اظهاراتی که نتیجه فرعی منطقی‌اش این است که نظریه‌های روابط بین‌الملل خصوصاً رویکردهای

1. . Karl Von Clauswitz

واقع‌گرایی و لیبرالی تا اندازه زیادی در فهم اساسی‌شان از جنگ شکست خورده‌اند. زیرا در این کشورها تهدید امنیتی بیشتر ناشی از داخل است: الگوی حاکم، جنگ داخلی است و نه بین‌المللی (جکسون، ۱۳۸۳، ۱۲۰).

رشد مطالعات جنگ و منازعه این واقعیت را تصدیق می‌کند که موضوعات کلیدی روابط بین‌الملل همیشه در کشورهای مرکزی رخ نمی‌دهند. با وجود این، تحقیق بر روی این موضوع همواره تحت سلطه دانشمندان غربی که از چارچوب‌های تحلیلی و اصطلاحات خاص استفاده می‌کنند، خواهند بود. هرچند بدون داده‌های محلی، قدرت تبیینی طبقه‌بندی‌های مقایسه‌ای که برای فعالیت‌های نظریه‌پردازی از قبیل ضعیف‌بودن دولت، منازعه قومی یا جهانی‌شدن اساسی هستند، بی‌نهایت محدود هستند. طبقه‌بندی‌های موجود، پویایی‌های پیچیده علت منازعه خشونت‌آمیز جنگ در آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا و اروپای شرقی را به عنوان یک واحد متجانس که مشکلات مشابه را تجربه می‌کنند، ساده‌سازی می‌کند، در نتیجه، تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی که در میان کشورها و مناطق وجود دارند و ممکن است دلیل دقیق‌تری از جنگ و منازعه فراهم کنند، نادیده گرفته می‌شوند (Mbembe, 2002).

بسیاری از دانشمندان غیر غربی استدلال کرده‌اند که دیدگاه‌هایی متمایز برای فهم ریشه‌های جنگ و منازعه در بافت‌های غیرمرکز مناسب‌تر هستند. برای مثال محمد ایوب، در صدد است تا توضیح دهد دلایل اکثریت منازعه‌های مسلحانه امروز، دولت‌سازی در جهان سوم است تا ضعیف‌بودن دولت. به عقیده این نویسنده، در حالی که دولت‌سازی در اروپای غربی در نتیجه روند طولانی خشونت‌آمیز پیاپی بوده است، ضرورت‌های الگوی وستفالیایی نه تنها یک شکل خاص از سازمان سیاسی به کشورهای جهان سوم تحمیل کرد، بلکه همچنین آنها را وادار کرد تا تکلیف دولت‌سازی را در یک چارچوب زمانی کوتاه‌تر تکمیل کنند (ایوب، ۱۳۸۱).

همانند دولت‌سازی، جهانی‌شدن نیز روندی تاریخی است که تاثیرات متغیری بر منازعه در جهان سوم دارد. اگرچه برخی از دانشمندان جهانی، به دینامیک‌های جهانی در تبیین جنگ داخلی اعتراف می‌کنند، نقش بازیگران و سیاست‌های خارجی در برخی برهه‌های تاریخی در چنین تبیین‌های علت-معلولی مبهم می‌شوند. برای مثال، برنامه‌های تعدیل ساختاری و اصلاحات نفولیبرال به عنوان سیاست‌های تحمیلی خارجی نشان

داده‌اند که بحران را در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا از طریق افزایش سطوح فقر و فرسایش بیشتر ظرفیت اجرای دولت، عمیق‌تر می‌کند.

۷. دولت

آنچه توجه سیاست‌پژوهان را در قرن بیست و یکم به خود جلب نموده، وجود دولت‌های محدود است. چنین نگاه جدیدی به دولت، این فرصت را فراهم می‌آورد تا از فضای حاکمیت کامل دولت که با نمونه آرمانی وبری آغاز شد و بر انحصار ابزار قهرآمیز و اقتدار مشروع تأکید می‌ورزد، رها شد. بدین ترتیب در عصر جهانی شدن، دولت به واسطه وجود چالش‌های میان ناسیونالیسم‌های خرد و کلان، باید اسطوره‌های خویش را در مورد وحدت و قدرت متعالی، دستخوش تعدیل سازد (قوام، ۱۳۹۴: ۱۲۱). در این راستا، مفهوم دولت ضعیف رایج شد تا کمبودهای نظریه‌های روابط بین‌الملل را برای توضیح اختلاف‌هایی که بین دولت‌های مرکز و غیرمرکز وجود دارد، جبران کند. نویسندگانی که این مساله را بررسی می‌کنند با به کارگیری تعریف باری بوزان از دولت، به طور عمده بر متغیرهای داخلی تمرکز می‌کنند که دولت‌ها در جهان سوم را به لحاظ کیفی از دولت‌های مرکزی متفاوت می‌کند. فاکتور اساسی که برای تبیین ضعف دولت به کار می‌رود، مساله مشروعیت است.

رابرت جکسون دولت‌ها در جهان سوم را با پیشرفت جزئی در امر دولت‌سازی به عنوان "شبه‌دولت" توصیف می‌کند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۴۱). "شبه‌دولت‌ها" با وارد شدن تعداد زیادی از کشورهای اخیراً استقلال‌یافته پیرامون به نظام بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمدند. چنین دولت‌هایی به خاطر نداشتن مشروعیت در داخل، از خارج و از طریق شناسایی بین‌المللی حاکمیت‌شان، تاسیس شده‌اند. چنین توصیف‌هایی نه تنها روندهایی را بازتولید می‌کنند که در آنها دولت‌های جهان سوم بر اساس آنچه که ندارند تعریف می‌شود، بلکه از دیدگاه آنها، دولت در روابط بین‌الملل بازیگر اصلی است. در حالی که در بسیاری از کشورهای جنوب، دولت تنها بازیگر حاکم روابط سیاسی و اجتماعی نیست. ماهیت مصنوعی دولت در آفریقا به طور خاصی قابل توجه است. در طول نیمه دوم قرن نوزدهم، تمام قاره آفریقا در راستای منافع قدرت‌های اروپایی تقسیم شد. به صورتی که مرزهای ساختگی، تفاوت‌های قومی - مذهبی پیشینی

را نادیده می‌گیرند. در نتیجه تنوع قومی در اکثر کشورهای آفریقایی به جای ایجاد پایه اساسی برای نظام‌های دموکراتیک چندقومیتی به "قوم‌سالاری"^۱، حکومت انحصاری بر اساس تمایزات قومی منجر می‌شود (Osaghai, 2001: 16). نتیجه نهایی این است که دولت لزوماً در بسیاری از کشورهای آفریقایی بازیگر اصلی نیست و کارکردهای نخستین آن توسط تعدادی از بازیگران از جمله ملت‌ها، جنبش‌های ملی‌گرایانه مسلح، شخصیت‌های منطقه‌ای تجارت جهانی و نهادهای مالی بین‌المللی اشغال شده است.

بر طبق اظهارات نویسندگان متعدد، تصور وستفالیایی از نظم بر اساس دولت‌های مستقل با درک اسلام از نظم بر اساس امت اسلامی مغایرت دارد و ثبات و انسجام جوامع اسلامی و صلاحیت قضایی آنها را تحلیل می‌برد (Tibi, 2000: 843). بنابراین، الگوهای غربی سازمان سیاسی و اجتماعی به علاوه ارزش‌های جهانی که آنها حمایت می‌کنند، به عنوان موانعی برای گسترش ارزش‌ها و هویت اسلامی دیده می‌شوند. همچنین، برخلاف نوشته‌های موجود درباره دولت ضعیف که دولت را به عنوان واحد تحلیل، جدا از تأثیرات سرمایه‌داری جهانی بررسی می‌کند، نظریه پردازان وابستگی توضیح می‌دهند که روندهای دولت‌سازی تا اندازه زیادی توسط نظام جهانی حاکم مشخص و محدود شده است. در نتیجه، ضعیف‌بودن دولت نتیجه تاریخی استقرار جهانی پیرامون است، به صورتی که روندهای دولت‌سازی تحت کنترل پویایی‌های سرمایه‌داری جهانی به شیوه‌ای است که مانع انسجام دولت می‌شود.

۸. حاکمیت و استقلال

با برجسته‌کردن نقش امپریالیسم و سرمایه‌داری در تاسیس قوانین اقتصادی و سیاسی در سراسر جهان، مکتب وابستگی همچنین آن مکانیسم‌هایی را در نظم جهانی که به طور موثر وضعیت حاکمیت کشورهای جهان سوم را تحلیل می‌برند، مشخص کرد. در هر دو سطح نظر و عمل، نویسندگان برجسته غیر غربی، تأکید بیشتری بر استقلال کرده‌اند. اگرچه همه نظریه‌های سنتی نظریه‌های روابط بین‌الملل به استقلال دولت، چه به طور واضح و چه ضمنی اشاره دارند، این مفهوم به طور طبیعی با ظرفیت‌های داخلی دولت همراه است. بر طبق گفته استفن کراسنر، استقلال اصل

1. . Ethnocracy

عمده‌ای از حاکمیت وستفالیایی را تشکیل می‌دهد و به عنوان نهادی برای سازماندهی زندگی سیاسی است که بر اساس دو اصل است: سرزمینی بودن و شامل نشدن بازیگران خارجی در ساختارهای اقتدار داخلی. به عبارت دیگر، حاکمیت وستفالیایی یا استقلال، اساساً همسان حاکمیت قانونی است (Krasner, 1999: 20).

در بسیاری از بافت‌های جهان سوم، استقلال هم به لحاظ مفهومی و هم سمبلیک متفاوت است و جایگاه مسلط‌تری را در نظریه‌های روابط بین‌الملل در برمی‌گیرد. هلیو جاگوارید استدلالت می‌کند که استقلال، کارکردی دوساختاری است؛ امکان ملی^۱ و "جواز بین‌المللی"^۲. اصطلاح نخست، به وجود منابع انسانی و مادی مناسب، ظرفیت مبادله بین‌المللی و درجه‌ای از پیوستگی اجتماعی، فرهنگی که در جامعه‌ای مفروض قابل مشاهده است، اشاره می‌کند. مفهوم دوم، که تا اندازه زیادی واقع‌گرایانه است، به ظرفیت خنثی‌سازی تهدیدات خارجی و عوامل داخلی و خارجی از جمله ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی و ایجاد اتحاد و ائتلاف با گروه‌های دیگر بستگی دارد. در سطح داخلی، استقلال شالوده امکان ملی است و به عنوان ظرفیت دولت برای اجرای کارکردهای فرهنگی، فنی، نظامی، اقتصادی و سیاسی فهمیده می‌شود (Tickner, 2003: 32).

اما این فرضیه‌های سنتی در مورد حاکمیت نمی‌توانند برای دولت‌های ضعیف به کار روند و نیازمند شیوه‌ای خاص و امتیازدهنده از سوی دنیای پیشرفته‌اند. دولت‌های ضعیف در اصل مستعمرات اروپایی‌ها بودند که در نتیجه استعمارزدایی به حاکمیت دست یافتند. این فرایند نوع جدیدی از بازیگر جدید در سیستم بین‌الملل به وجود آورد که قادر نیست با مجموعه کامل قوانین به وجود آمده توسط کشورهای پیشرفته بازی کند. دولت‌های ضعیف، دولت‌هایی با نهادهای سیاسی شکننده یا غیر موثر هستند که در بین جمعیت خود مشروعیتی ندارند. همچنین معمولاً وحدت ملی در آنها وجود ندارد و بیشتر اقتصاد ضعیف و توسعه نیافته‌ای دارند. متعاقباً دولت‌های ضعیف قادر نیستند در نظام بین‌الملل روی پای خود بایستند. به طور خلاصه، وابستگی بیرونی و بی‌نظمی داخلی دولت‌های ضعیف، بعضی تغییرات اساسی را در بازی حاکمیت به وجود آورده است (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۳۴۳). واقعیتی که نیازمند بازنگری مفاهیم کلاسیک در نظریه‌های روابط بین‌الملل است.

1. . National viability
2. . International permissibility

۹. ملی‌گرایی

ملی‌گرایی به عنوان یک نظام اعتقادی، یک ایدئولوژی و یک جنبش سیاسی، یکی از فرایندهای سازنده در ایجاد جهان معاصر بوده است. ملی‌گرایی به عنوان چیزی متعلق به گذشته، علت جنگ‌های بسیار در اروپا تا سال ۱۹۴۵، بقایای به جای مانده از استعمار در جهان سوم و ویژگی نامعقول ولی ضروری روابط بین‌الملل تلقی می‌شود. به دلیل استقرار صلح بین‌المللی بین قدرت‌های بزرگ و استقلال کشورهای استعمارزده سابق، ملی‌گرایی به تدریج کنار گذاشته شد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۹۹۰) و جایگاه کم‌اهمیتی را در نگرانی‌ها و پویایی‌های جنگ سرد اشغال کرد. با وجود این، پس از پایان منازعه دوقطبی، توجه روزافزونی را در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل پیدا کرد. ملی‌گرایی اغلب به عنوان مانع شکل‌گیری نظام واحد جهانی به واسطه جهانی‌شدن و همچنین عاملی برای برانگیختن منازعه در بسیاری از مناطق جهان سوم تلقی می‌شود. پارتا کاترجی، استدلال می‌کند که ملی‌گرایی در حال حاضر به عنوان یک نیروی اساسی، غیرقابل پیش‌بینی و مبهم طبیعت بدوی تلقی می‌شود که آرامش زندگی متمدن منظم را تهدید می‌کند، در حالی که قبلاً به عنوان بزرگ‌ترین هدیه یا ارمغان غرب به مدنیت و تمدن نگریسته می‌شد (Chatterjee, 1993: 4). چنین تعریف منفی نه تنها اصطلاح‌های معمول مناظره درباره این موضوع را منحرف می‌کند، بلکه این سوال را نیز حذف می‌کند که آیا مشکل ناشی از ملی‌گرایی ریشه در ایده غربی ملی‌گرایی عرفی و دولت ملت دارد یا اینکه در خود جهان جنوب ریشه دارد.

برخی نویسندگان، ناسازگاری‌های موجود بین هویت‌های مذهبی و فرهنگی مسلط و پدیده مدرن ملی‌گرایی و دولت-ملت را برجسته کرده‌اند. میراث کنفوسیوسیسم در ملی‌گرایی چینی به طور آشکار در تاثیر آن بر هویت فرهنگی و نظام مشترک ارزش‌ها و شیوه زندگی مبنی بر وفاداری سیاسی آشکار است. به این دلیل، جرال کان و سانگ شینینگ دیدگاه‌های چینی در مورد نظریه‌های روابط بین‌الملل را به عنوان ترکیبی از اصول اخلاقی و فرهنگی کنفوسیوس، استدلال‌های قدرت‌محور برگرفته از قانون‌گرایی و مارکسیسم توصیف می‌کنند (Xinning, 2000: 61).

در مورد اسلام، این نقش حتی بسیار آشکارتر است، تا اندازه زیادی به این خاطر که ایده غربی ملی‌گرایی عرفی به طور سنتی به عنوان گسست از اشکال قبلی هویت براساس

مذهب و جامعه تلقی شده است. بر اساس آیین اسلام، مسلمانان در سراسر جهان یک جامعه اخلاقی، "امت" را تشکیل دهند. اشکال غربی تفکر و سازماندهی اجتماعی و سیاسی در واقع بنیادهای دینی اقتدار اسلامی، مشروعیت و به علاوه تصور فراسرزمینی امت، اصل عمده سازماندهی تمدن اسلامی، را به چالش می‌کشد. با "ملی‌کردن" اسلام، کشورهای اسلامی بین دو منطق متمایز گیر کرده‌اند: منطق‌های دولت که از الگوی وارداتی دولت - ملت ناشی شده و "منطق‌های اسلام" که از قرآن برگرفته شده بود. این تنش ظاهراً آشتی‌ناپذیر در تفکر جهان اسلام آشکار است (Rajae, 1999: 13). اخیراً، صداهای حد وسطی از نیاز برای یک راه‌میان بین تجددطلبی و بنیادگرایی حمایت می‌کنند که به جای دیدگاه‌های منازعه‌آمیز فرهنگی اولویت را به گفتگو می‌دهند.

هر دو نمونه پیشنهاد می‌کنند که تجربه‌های غیرغربی از ملی‌گرایی بر اساس مخالفت و تمایز با الگوهای وارداتی منطق‌سازی شده‌اند. با وجود این، ویژگی ملی‌گرایی ضداستعماری در بافت‌های آفریقایی و آسیایی پارادوکسی اساسی است که مستلزم تقلید و انکار مدرنیته و سنت است (Chatterjee, 1993: 26). یعنی در همان زمان که عامل مدرنیته یا قدرت مستعمراتی باید انکار شود، آن همچنین باید به روش‌های جهانی‌اش دنبال شود. مشابه رویه‌های سنتی که مانعی برای پیشرفت هستند، رد می‌شوند، همچنین به عنوان عاملان هویت ملی مورد احترام قرار می‌گیرند. در نتیجه، چنین تجربه‌هایی از ملی‌گرایی با دو رویه دوگانه تعیین می‌شود که شامل (۱) تکرار و تقلید از آن رویه‌های مادی (قانون، دولت، اقتصاد، غیره) که توسط استعمارگران تحمیل شده‌اند تا تفاوت‌ها را از بین ببرند، (۲) حفاظت دقیق از رویه‌های غیرمادی، یعنی هویت فرهنگی، برای این که تمایزات فرهنگی حفظ شود.

نتیجه

مطالعه روابط بین‌الملل همچنان رشته‌ای است که بر محور آمریکای شمالی و اروپای غربی قرار دارد. وقتی در صدد شناخت این مساله برمی‌آییم که چگونه ناخرسندی فعلی‌مان را بر طرف سازیم و حتی بهتر بفهمیم که چرا چنین وضعیتی شکل گرفته است و چرا در وضعیت فعلی هستیم، پاسخ به این مساله که آیا روابط بین‌الملل همچنان یک شاخه از علوم اجتماعی آمریکایی است یا رشته‌ای بین‌المللی؟ بسیار مهم است. نتایجی

که پاسخ هر فرد به این پرسش در بردارد اهمیت تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کند. واقعیتی که نمی‌توان انکار کرد این است که اکنون در این رشته امکان فزون‌تری برای نوآوری در زمینه روش، نظریه یا دیدگاه وجود دارد. نظریه روابط بین‌الملل نیاز به آن دارد که نظرات بیشتری را شامل شود و ریشه‌های گسترده‌تری در تاریخ جهان پیدا کند و آگاهانه هر دو دسته دیدگاه‌های مرکز و پیرامون را نمایندگی کند.

در واقع، یکی از معیارهای اولیه بحران روشنفکری در نظریه‌های روابط بین‌الملل این است که به نظر می‌رسد تعداد روزافزونی از تحلیل‌گران از ابزارهای تحلیلی موجود برای اشاره به معماهای بسیار مهم جهان، ناخرسند هستند. اگر دانشمندان نظریه‌های روابط بین‌الملل در مورد افزایش دانش ما از سیاست جهانی و به همان اندازه درباره ساخت رشته‌ای جامع‌تر، جدی هستند، لازم است خردمندان و دقیق‌تر به تفاسیر غیرغربی از موضوعات گوش دهند. ایجاد دیالوگی مفید با تفکر برگرفته از جهان غیرغربی و کشورهای در حال توسعه، روی هم رفته یک اقتصاد سیاسی متفاوتی از تکوین روشنفکری را نشان می‌دهد که در چارچوب آن، دانش قابل قبول نظریه‌های روابط بین‌الملل دوباره ارزیابی می‌شود. در این راستا، رویکردهای پساپوزبویستی زمینه و اساسی را برای انجام این امر از طریق اعتراف به مصنوعی بودن مرزهای این رشته و نیاز برای آشکار کردن هزاران دیدگاه که توسط گفتمان‌های غالب پنهان شده‌اند، ایجاد می‌کنند. همچنین مطالعات پسااستعماری به طور خاصی در معرفی دغدغه‌های حاشیه‌ای، خصوصاً در ارتباط با هویت و تاریخ، به دانش مرکزی موفق بوده‌اند. با وجود این، جهان در حال توسعه درباره نظریه‌های روابط بین‌الملل سوالات جدی را درباره کفایت هر دو رویکرد برای جستجوی جهان به عنوان آنچه توسط جهان جنوب تجربه شده است، مطرح می‌کند.

در این راستا، برنامه پژوهشی که مستلزم وارد کردن تفکر غیرغربی به حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل باشد، دیدگاه‌های انتقادی را به شیوه‌ای جدی تقویت و تکمیل می‌کند. گرچه توسعه و شروع این دستورالعمل، مساله‌ای کاملاً جدید ایجاد می‌کند که مستلزم توجه و تبیین است. برای این منظور، به طور ساده فضایی سیال و میان رشته‌ای باید فراهم شود که در داخل آن فرهنگ‌های چندگانه با یکدیگر همزیستی دارند و با ایجاد زبان مبادله آکادمیک، برقراری ارتباط بین دیدگاه‌های متمایز فراهم خواهد شد. *

کتابنامه

منابع فارسی

- آکاریا، آمیتا و باری بوزان. (۱۳۸۹). *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- اسنایدر، جک. (۱۳۹۳). *دین و نظریه روابط بین‌الملل*. ترجمه سیدعبدالعلی قوام و رحمت حاجی‌مینه. تهران: نشر علم.
- ایوب، محمد. (۱۳۸۱). «معضل امنیت ملی در جهان سوم»، ترجمه احمد محمودی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۵ (۱۶).
- بوزان، باری و ریچارد لیتل. (۱۳۸۹). «تاریخ جهان و توسعه نظریه غیرغربی روابط بین‌الملل»، در آکاریا، آمیتا و باری بوزان. *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- بهارا، ناونیتا چادا. (۱۳۸۹). «نگارش دوباره روابط بین‌الملل در هند»، در آکاریا، آمیتا و باری بوزان. *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- تاجبخش، شهربانو. (۱۳۸۹). «نظریه روابط بین‌الملل و جهان‌نگرش اسلامی»، در آکاریا، آمیتا و باری بوزان. *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل: دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- جکسون، رابرت. (۱۳۸۳). «تکامل جامعه بین‌المللی»، در بیلیس، جان و استیو اسمیت. *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون. (۱۳۸۵). *درآمدی بر روابط بین‌الملل*. ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان.

سباستین، لونارد و ایرمن لانتی. (۱۳۸۹). «تصور رویکردهای اندونزیایی در قبال نظریه روابط بین‌الملل»، در آکاریا، آمیتاو و باری بوزان. *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل؛ دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۴). *سیاست‌شناسی*. تهران: انتشارات سمت.

موران، دانیل. (۱۳۸۳). «نظریه استراتژیک و تاریخ جنگ»، در بلیس، جان و دیگران. *استراتژی در جهان معاصر؛ مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک*. ترجمه کایک خیبری. تهران: ابرار معاصر.

هالیدی. فرد. (۱۳۸۳). «ملی‌گرایی»، در بلیس، جان و استیو اسمیت. *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*. جلد دوم. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

منابع انگلیسی

- Acharya, A. (2009). *Whose Ideas Matter: Agency and Power in Asian Regionalism*. Ithaca: Cornell University Press.
- Appadurai, A. (1996). *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*. Minneapolis MN: University of Minnesota Press.
- Ashley, R. K. (1987). The Geopolitics of Geopolitical Space: Toward a Critical Social Theory of International Politics. *Alternatives*, 12 (4).
- Chatterjee, P. (1993). *The Nation and its Fragments, Colonial and Postcolonial Histories*. Princeton: Princeton University Press.
- Dirlik, A. (1994). The Postcolonial Aura: Third World Criticism in the Age of Global Capitalism. *Critical Inquiry*, 20 (2).
- Harding, S. (1998). *Is Science Multicultural? Postcolonialisms, Feminisms and Epistemologies*. Bloomington: Indiana University Press.
- Hoffman, S. (1997). An American Social Science: International Relations. *Daedalus*, 106 (3).
- Holsti, K. (1996). *The State, War and the State of War*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Krasner, S. D. (1999). *Sovereignty: Organized Hypocrisy*. Princeton NJ: Princeton University Press.

- Luhmann, N. (1995). *Social Systems*. Stanford University Press.
- Mbembe, A. (2002). African Modes of Self-Writing. *Public Culture*, 14 (1).
- Osaghae, E. E. (2001). The Role and Function of Research in Divided Societies: The Case of Africa, in *Researching Violently Divided Societies: Ethical and Methodological Issues*, Smyth, M and G. Robinson (eds). London/Tokyo: Pluto Press/United Nations University Press.
- Pandikattu, K. (2001). A Critical, Contextual and Creative Approach to Gandhi, in *Gandhi: The Meaning of Mahatma for the Millennium*, ed. Pandikattu, K. (eds). Washington DC: Council for Research in Values and Philosophy.
- Rajaei, F. (1999). Paradigm Shifts in Muslim International Relations Discourse. *Studies in Contemporary Islam*, 1.
- Rosenau, J. N. (1993). Superpower Scholars: Sensitive, Submissive, or Self-Deceptive. *Global Voices*.
- Shohat, E. (1992). Notes on the Post-Colonial. *Social Text*, 31/32.
- Tickner, A. (2003). Seeing IR Differently: Notes from the Third World. *Millennium-Journal of International Studies*, 32.
- Townley, C. (2002). Intellectual Property and Indigenous Knowledge. *Philosophy and Public Policy Quarterly*, 22 (4).
- Vásquez, J. A. (1998). *The Power of Power Politics: From Classical Realism to Neotraditionalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Waltz, K. (1979). *Theory of International Politics*. New York: McGraw-Hill.
- Wæver, O. (1996). The Rise and fall of the Inter-Paradigm Debate, in *International Relations Theory: Positivism and Beyond*, eds. Smith, S, K. Booth and M. Zalewski. Cambridge: Cambridge University Press.
- Williams, A. (1997). The Postcolonial flaneur and Other Fellow-Travelers: Conceits for a Narrative of Redemption. *Third World Quarterly*, 18 (5).
- Xinning, S. (2000). Building International Relations Theory with Chinese Characteristics. *Journal of Contemporary China*, 10 (2.)

